

بررسی عواقب سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از کاهش قیمت نفت در کشورهای صادرکننده نفت خاورمیانه و تأثیر آن بر سیاستهای کوتاه، میان و بلندمدت این کشور، فصلنامه خاورمیانه را برآن داشت تا این اثرات را در میزگردی به بحث بگذارد. ابعاد تأثرات، واکنش دولتهای مختلف، سیاستهایی که هر یک از آنها می توانند اتخاذ کنند و بالاخره آینده نگری نسبت به مسائل منطقه در نبود یا کمبود درآمدهای نفتی، موضوعی بود که در جمع شرکت کنندگان مورد بحث قرار گرفت. شرکت کنندگان عبارتند از آقایان دکتر سهراب شهبابی، معاون دبیر کل سازمان اکو، دکتر موسی غنی نژاد عضو هیأت علمی دانشگاه صنعت نفت، آقای حسین کاظم پور اردبیلی مشاور وزیر نفت و نماینده جمهوری اسلامی ایران در هیأت عامل اوپک، دکتر سیدابوالقاسم هاشمی استاد دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی و دکتر محمود سریع القلم سردبیر فصلنامه مطالعات خاورمیانه.

فصلنامه خاورمیانه از شرکت کنندگان محترم بخاطر قبول زحمت تشکر می نماید.

پرتال جامع علوم انسانی

دکتر سریع القلم: ضمن تشکر خیرمقدم حضور آقایان با طرح سؤال اول امیدوارم آقای کاظم پور اردبیلی بحث را شروع کنند. البته لازم است تا در مقدمه بحث، زمینه های ساختاری و مقطعی کاهش قیمت نفت را بررسی کنیم. براین این مسئله باید به عقب برگردیم و توجه کنیم که در یکسال گذشته چه شرایط بین المللی و منطقه ای ما را به وضعیت فعلی کشاند و با این اوضاع روبرو کرد، این مسئله می تواند زمینه ورود به سئوالات بعدی باشد.

**آقای کاظم پور اردبیلی:** از فرصتی که برای گفتگو درباره مبحث مهم و تأثیر گذار بر اقتصاد ایران فراهم آمد تشکر می‌کنم و فکر می‌کنم در خصوص این موارد باید در سطحی وسیعتر به مسئله پرداخته شود. زیرا لازم است آگاهی موجود در سطح تحقیقی و دانشگاهی به سطح عمومی برود و در جامعه ما همه گیر شود. به طور کلی اگر بخواهیم مشکلات ساختاری بازار جهانی نفت را از دیدگاه تولیدکنندگان مشاهده کنیم، فکر می‌کنم در طی ۳۰ سال گذشته به تدریج حرکتهای مصرف کنندگان در این بوده است که اهرم تأثیرات کشورهای تولیدکننده را در اقتصاد نفتی خودشان به حداقل برسانند. آنها تدابیر متعددی اتخاذ کرده اند تا با کاهش هزینه تولید تا قیمت فروش، حداکثر سهم را خودشان ببرند و این کار را از طریق مالیاتها و یا تأثیرات سرمایه گذاریها انجام داده اند. نهایت این که قیمت فروش نفت خام با هزینه تولید آن اختلاف محدودی دارد ولی وقتی به دست مصرف کننده می‌رسد قیمت آن چندین برابر می‌شود. دولتها هم در این موارد براساس این که مالک منابع طبیعی در کشورهای تولید کننده هستند، و یا به رغم در اختیار نداشتن مالکیت، از توزیع و سیستم های پالایشی در کشورهای مصرف کننده درآمد بیشتری دارند، خود مقوله ساختاری وسیعی را از نظر نقش آنها در فعالیت اقتصادی این محصول پدید می‌آورد. این مطلب که قیمت این کالا باید به سوی هزینه تولید برود و یا این که مدل قیمت گذاری منابع پایان پذیر باید به شکل دیگری باشد خود یک بحث نظری است. اما به نظر من در درون اوپک علاوه بر این مسائل که در رابطه با مصرف کننده و تولید کننده است مشکل ساختاری دیگری وجود دارد و آن این است که دو پدیده رقابت و همکاری باهم حرکت می‌کنند، یعنی اعضا هم با یکدیگر رقیب هستند و هم شریک می‌باشند. در این مسیر انتخاب بین این دو برای اتخاذ شیوه ای از سیاست ملی در هر کشور متفاوت است زیرا عناصر و داده های هر کدام آنها مختلف است. کشورهایی که ذخائر کمتری دارند ترجیح می‌دهند که درآمدهای خودشان را از طریق قیمتها به حداکثر برسانند و کشورهایی که ذخائر بیشتری دارند ترجیح می‌دهند درآمدهای خودشان را از راه دیگری یعنی از طریق افزایش سهم بازار بالا ببرند. بنابراین این روش خود به پیدایش اختلاف در سیاستهای ملی کشورها در ارتباط به بهره برداری از این منابع منجر می‌شود. موضوع دیگر این است که در درون اوپک سازمان و یا ساختاری وجود ندارد که توسعه آتی در

ظرفیتها و یا تمایل برای کسب سهمیه بازارهای آتی را قانونمند کند. بنابراین هر کشوری سعی می کند که پنهانی و یا به آرامی و به تدریج به ظرفیتی دست یابد تا بتواند در مقاطع خاص سیاسی با استفاده از این ظرفیت سهم بزرگتری از بازار را برای خود تثبیت کند. به عنوان مثال ما این روند را از وقوع انقلاب اسلامی ایران تا به حال در رابطه با حرکت عربستان سعودی مشاهده می کنیم که چگونه در طول سالها به تدریج ظرفیت سازی کرده و در مقطعی وارد بازار شده است تا این ظرفیت را به عنوان سهم جدیدی از تولید خودش تثبیت کند. البته این امر هزینه ای نیز دارد و آن این است که در مقطع تثبیت ظرفیت سازی، درآمد این کشور کم می شود. به عبارت دیگر اگر مقدار بر قیمت، ایجاد کننده رقم درآمد باشد، سعی می کند از طریق افزایش مقدار تولید درآمد را ثابت نگهدارد و با فشار وارد ساختن بر قیمت آن را پایین بیاورد و بعد با فشارهایی که بقیه اعضا وارد می سازند کمی گذشت کند و به نقطه تعادلی دیگری برسد که در آن عربستان سمش بیشتر است. درست است که مجموع درآمدش مقداری کمتر می شود اما در بلند مدت مجدداً افزایش می یابد.

به هر حال اشکالات کلان ساختاری در درون کشورهای تولید کننده و یا کشورهای مصرف کننده و در درون اوپک وجود دارد، اما از نظر مقطعی وضعیت موجود یکسال گذشته حاوی تحولات زیادی بوده است که همزمانی آنها با یکدیگر موجب کاهش قیمتها شده است. بطور کلی قیمت در سال ۱۹۹۸ با حدود ۱۵ دلار شروع شد و با حدود ۹ دلار تمام به پایان رسید. یعنی ۱۲/۵ دلار متوسط قیمت سال ۹۸ می باشد. با شروع ۱۹۹۹، تصمیم گرفتیم در دو نوبت تولید نفت را در اوپک کاهش دهیم. یکی کاهش تولید نفت در آخر مارس و دیگری آخر ژوئن بود. در مورد اولی مقدار کاهش ۱,۲۴۵,۰۰۰ بشکه و دومی ۲,۶۰۰,۰۰۰ بشکه بود. این دو کاهش خیلی هم اثر نکرد. دلیل آن را می توان در بازگشت به بحثهای مقطعی قبلی بیان کرد. از جمله این که اوپک در نوامبر سال ۹۷ تولید خودش را ظاهراً ۲,۵ میلیون بشکه بالا برد ولی واقعیت آن بود که در آن زمان بیش از ۳ میلیون بشکه اضافه تولید عرضه می شد. مشکل دیگر این بود که همزمان با این افزایش، عراق ظرفیت تولید خود را افزایش می داد. به نحوی که تولید این کشور امروز از ۱,۶۰۰,۰۰۰ بشکه به ۲,۶۵۰,۰۰۰ بشکه رسیده است. مشکل بعدی این بود که در سال ۱۹۹۶ اعضای اوپک در مجموع ۶۰۰ هزار

بشکه به تولید افزوده بودند، در سال ۹۷ حدود ۱,۲۰۰,۰۰۰ بشکه و در سال ۹۸، ۱,۸۰۰,۰۰۰ بشکه به ذخایر افزوده شده بود. یعنی سه سال متوالی افزایش ذخایر به نسبت ۶۰۰ هزار بشکه، ۱,۲۰۰,۰۰۰ و ۱,۸۰۰,۰۰۰ هزار بشکه در روز صورت گرفت. همزمان بحث گرم شدن تدریجی هوا هم مطرح بود که بر تقاضا اثر گذاشت و ۳۰۰ هزار بشکه را در مقطع افزایش عرضه، کاهش داد. در مورد رشد تقاضای نفت هم بعد از بررسی سیاستهای انرژی و مسئله رشد تقاضای کشورهای تولیدکننده غیر اوپیک به مسئله اثر رکود بحران اقتصادی آسیای جنوب شرقی می‌رسیم که در سال گذشته چیزی حدود ۷۰۰ هزار بشکه کاهش در مصرف را سبب شده است. همه اینها باهم به سقوط قیمت‌های تثبیت شده منجر شد. انگیزه‌های دیگری نیز مثل تصمیم بعضی کشورها برای افزایش سهم خودشان در بازار وجود داشت. مثلاً ونزوئلا قبلاً یک میلیون بشکه تولید اضافی داشت که آن را به بازار امریکا صادر می‌کرد، در حالی که عربستان که همیشه رهبری این مسئله را داشت به مقام چهارم تنزل کرده بود و این مسئله از نظر سیاسی و امنیتی برای عربستان غیر قابل قبول بود. بنابراین باید مسئله را تعقیب می‌کرد و خودش دوباره رهبری حرکت را به دست می‌آورد بنابراین برای این که بازارها را از دست ندهد ۸۰۰ هزار بشکه نفت در خواستی از سوی اندونزی را وارد بازار امریکا کرد. به نحوی که مشاهده می‌کنیم در ماه فوریه سال ۱۹۹۸ عربستان دوباره در بازار امریکا مقام اول را پیدا می‌کند، ونزوئلا دوم، مکزیک سوم و کانادا چهارم می‌شود. بنابراین عربستان جای خود را در آن بازار تثبیت می‌کند. البته برخی کشورها هم هستند که هر تعهدی بدهند از آنها پایبندی زیادی انتظار نمی‌رود، مگر آن که مسئله کاهش قیمت‌ها پیش بیاید و آنها بفهمند که تنها راه برای حفظ قیمت‌ها پایبندی کامل به تعهدات است.

موضوع دیگر تحولات سیاسی در درون بعضی از کشورهای نفتی بود که موجب شده بود تا نتوانند در مورد کاهش سهمیه تعهدی عهده دار شوند. به عنوان مثال اندونزی مشکلات سیاسی داشت، نیجریه نیز دارای معضلات سیاسی بود. ونزوئلا هم با مسائل داخلی روبرو بود و سه کشور دیگر عضو اوپیک هم به دلیل مسائل داخلی نمی‌توانستند بطور قطعی در مذاکرات تصمیم‌گیری کنند. نهایتاً مشاهده می‌کنیم افت قیمت در ونزوئلا، مکزیک و عربستان باهم شروع می‌شود، زیرا دعوای بازار امریکا مطرح است. این فرآیند در مقطعی صورت می‌گرفت

که سرمایه‌گذاری به سمت مناطق گران قیمت تولید نفت متوقف شده بود و دیگر کسی به دنبال آن نمی‌رفت. همه به این نتیجه رسیده بودند که با توجه به ۸ تا ۹ دلار هزینه تولید در خلیج مکزیک، و دریای خزر، تولید کردن دیگر صرف ندارد و بنابراین پائین نگهداشتن قیمت‌ها در مدت زمانی طولانی از سوی صاحبان ذخائر بزرگ مثل عربستان سعودی باعث خواهد سرمایه‌ها در این مناطق صرف نشود. به عبارتی ظرفیت تولیدی جدید ایجاد نشود تا رقیب جدیدی در بازار بوجود نیاید. با این دیدگاه قیمت پائین نفت با هدف عقب انداختن سرمایه‌گذاری در مناطق پر هزینه می‌توانست هدف استراتژیک کشورهای دارای ذخائر بزرگ مثل عربستان سعودی باشد. البته با توجه به این که این مسئله از نظر بین‌المللی صورت خوبی نداشت، عربستان سعودی خیلی هم زیر بار نمی‌رفت. این قیمت برای تولیدکنندگان امریکایی هم مشکل ایجاد می‌کرد. در عین حال بخاطر این که نتایج تمامی تلاشهایی که آنها در منطقه خزر برای اکتشاف و تولید انجام می‌دادند مقرون به صرفه نبود ناراحت بودند. به نظر من این عوامل ساختاری و مقطعی در مجموع سبب شد که قیمت نفت کاهش یابد.

**دکتر غنی نژاد:** آقای کاظم پور به صورت مطلوب و جامع مشکل بازار نفت را توضیح دادند. اما نکته‌ای که می‌توان اضافه کرد این است که ممکن است با کاهش قیمت نفت، سرمایه‌گذاری‌های جدیدی در زمینه اکتشاف و تولید نفت صورت نگیرد و این، در آینده به سود کشورهای تولیدکننده نیست، اما این منافع بصورت شوک بروز خواهد نمود، یعنی به مدت طولانی قیمت پائین می‌ماند، همانند همان وضعیتی که در دهه‌های بعد از جنگ جهانی دوم داشته‌ایم. یعنی در دهه ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ قیمت‌ها در سطح بسیار پائین متوقف شده بود و یکدفعه به صورت ناگهانی بالا رفت. این مسئله برای کشورهای مصرف‌کننده مشکل ساز بود و چندان هم برای کشورهای تولیدکننده مفید نیافتاد. لذا اگر بازار نفت به صورت متعادلی درآید که نوسانات شدیدی نداشته باشد هم به نفع تولیدکنندگان و هم به نفع مصرف‌کنندگان خواهد بود. در برنامه‌ریزی‌هایی که اوپک می‌کند ظاهراً ملاحظه مربوط به پائین آوردن قیمت نفت بصورت یک استراتژی و بصورت علنی و روشن مطرح نمی‌شود. ولی شاید سیاست درست‌تر این است که سرمایه‌گذاری‌های جدیدی صورت بگیرد و در حقیقت معقول‌تر آن است که

سیاستهای اعلام شده اوپک دنبال شود و عرضه نفت به صورت معقولی کاهش پیدا کند تا از پائین آمدن بیش از اندازه قیمت و نوساناتی که در آینده ممکن است قیمت نفت پیدا کند جلوگیری شود. نکته دیگر این که ما در بحثهای خودمان به بعضی از مسائل کمتر می پردازیم، و آن هماهنگی منافی است که بین تمام و یا برخی از تولیدکنندگان مثل عربستان و ایران و کشوری مثل امریکا وجود دارد. می دانید امریکا کشوری است که هم بزرگترین تولیدکننده نفت و هم مصرف کننده آن است. بنابراین امریکاییها هم از جهت تولید و هم از جهت مصرف دو ملاحظه دارند. یعنی قیمت نفت دو مسئله ایجاد می کند، وقتی خیلی پائین بیاید از یک طرف به نفع آنها و از طرف دیگر به ضرر آنها است. بالا رفتن آن هم همین مسئله را دارد. بنابراین مسئله تعادل برای آنها مهم است. من فکر می کنم در این نقطه ما یک اشتراک و هماهنگی منافع داریم که به آن توجه نمی کنیم و اغلب تصور بر این است که این مسئله توطئه امریکاییها و غربیها است که قیمت نفت همیشه سقوط می نماید، در حالی که این گونه نیست. در کشورهایی مثل امریکا و یا انگلستان و یا نروژ پائین آمدن زیاد قیمت نفت به زیان آنها است. بنابراین از آن سیاست پیروی نخواهند کرد. حالا می ماند که تولیدکنندگان چگونه منافع خودشان را هماهنگ کنند تا به نفع همه آنها باشد و مسئله فقط به صورت دعوای سیاسی جلوه نکند. در این زمینه بنده فکر نمی کنم کار جدی صورت گرفته باشد. بنابراین اگر ایران می خواهد به عنوان طرح کننده استراتژی برای اوپک و یا سیاستهای نفتی، مسائلی را مطرح کند باید این نکته را مدنظر داشته باشد. البته این مسئله جنبه اقتصادی دارد و من جنبه سیاسی آن را مطرح نمی کنم. در عین حال قابل ذکر است که بین مصرف کننده ها هماهنگی منافع وجود دارد. کشورهای مصرف کننده این مسئله را بخوبی می دانند و برای مقابله با مشکلات خود سازمان بین المللی انرژی را به وجود آورده اند و در این جهت از نظر تأمین منافع مصرف کنندگان موفق نیز بوده اند. در عوض سیاستهای کشورهای اوپک بجز شوک نفتی ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ و ۱۹۷۹ تقریباً سیاستهایی بوده است که به هیچ نتیجه ای نرسیده، شاید بتوانیم بگوئیم آنها نتوانسته اند سیاستهای منسجمی اتخاذ کنند.

دکتر سریع القلم: ضمن این که می خواستم از آقای دکتر شهابی نظرشان را در رابطه

با کاهش قیمت نفت پیرسوم، در عین حال بفرمائید علت این کاهش نفت بیشتر سیاسی است یا اقتصادی و سنگینی وزن کدام بیشتر است؟

**دکتر شهابی:** بحث اصلی عنوان شده است یعنی وقتی قیمت تنزل می کند بطور قطع و یقین اضافه عرضه ای وجود دارد و آقای کاظم پور، هم دلایل ساختاری و هم دلایل مقطعی این اضافه عرضه را گفتند. اضافه عرضه دو وجه مشخص دارد، یک وجه تقاضا و دیگری وجه عرضه. همان طور که ایشان فرمودند تقاضای نفت به دلایل مختلف تحت فشار قرار گرفت که بحران اقتصادی آسیا و خاور دور از جمله آنهاست. بویژه می توان به رکود در ژاپن هم اشاره کرد. دلیل ساختاری دیگری هم هست که باید به آن توجه کرد و آن این که به طور کلی مشاهده می کنیم نقش موادخام در دنیای امروز در حال کاهش است. این مسئله یک مسئله ساختاری است و تقریباً از سال ۱۹۹۰، قیمت اغلب موادخام روند نزولی داشته اند. بنابراین مسئله تنها به نفت مربوط نمی شود و اگرچه نفت در مقایسه با سال ۱۳۷۷ سال قبل از آن حدود ۳۰ تا ۳۳ درصد تنزل قیمت داشته است ولی وقتی به جدول تنزل قیمت موادخام دیگر مثل آهن نیز نگاه کند می بیند که ۱۶ درصد کاهش داشته و حتی طلا و مس و غیره یک روند تنزلی داشته اند. این روند حاکی از این است که نقش نفت و اصولاً موادخام در اقتصاد جهان حاشیه ای تر و احتمالاً کمتر و کمتر می شود. در مورد عرضه، همانطور که عنوان شد اوپک نفت بیشتری وارد بازار کرد و اضافه عرضه به وجود آورد. همچنین انتظار ناشی از استخراج از دریای خزر و کشورهای عضو شوروی سابق و همزمانی اینها منجر به ایجاد فضایی شد که خودش در کاهش قیمت نفت بی تأثیر نبود. سؤالی که مطرح است این که آیا مسئله واقعاً قابل اجتناب بود و می شد جلوی روند نزولی قیمت نفت را تا حدی گرفت؟ باید گفت اوپک نمی توانست به تنهایی خیلی مؤثر باشد و تنها چنین تنزلی بود که می توانست زمینه لازم را برای تولید و صادرکنندگان نفت به وجود آورد تا یک تصمیم اتخاذ کنند.

**دکتر سریع القلم:** آیا پیش بینی می شد که این اتفاق بیافتد؟

د کتر شهایی؛ خیلی می گویند مثلاً اگر فلان کار را در ونزوئلا انجام می دادیم و یا اگر در اندونزی سال گذشته آن تصمیم را نگرفته بودند، ممکن بود جلوی تنزل قیمت نفت گرفته شود. البته همانطور که گفته شد در مورد تنزل قیمت نفت ما یک بحث ساختاری داریم و همان طور که آقای کاظم پور گفتند باید انتظار داشته باشیم که در طولانی مدت قیمت نفت به هزینه تولید نزدیک شود، مثل بقیه کالاها که نقش اساسی در جهان دارند. در مورد تقاضا هم همانطور که گفته شد عواملی که مؤثر واقع شدند، خیلی در اختیار کسی نبودند. همچنین بحران اقتصادی جنوب شرق آسیا و مسائل مناطق دیگر چیزی نبود که در اختیار کسی باشد. لذا بحث فقط در زمینه عرضه است و سؤال این است که آیا اوپک می توانست از این روند نزولی جلوگیری نماید؟ جواب بنده در این مورد منفی است. در حقیقت این چیزی بود که باید اتفاق می افتاد. دلیل من نیز این است که اولاً اوپک نقش سابق را در بازار نفت ندارد و در حال حاضر بیش از ۴۴ الی ۵۰ درصد بازار در اختیار اوپک نیست.

اگر موقعیت سیاسی کشورهای عضو اوپک را مرور می کنیم می بینیم اندونزی و مالزی همگی مشکلاتی دارند. چند کشور اوپک با انواع تحریم ها روبرو هستند. ایران، عراق، لیبی و الجزایر هریک از این جهت زیر فشارهای متفاوتی هستند. به نظر می رسد پس از جنگ دوم خلیج فارس، کشورهای جنوب خلیج فارس به شدت متوجه مسئله امنیتی خود شده اند تا براساس آن گرد هم آیند و مذاکرات سیاسی لازم را انجام دهند. در حالی که آن مقطع انسجام سیاسی برای بحث در جهت رسیدن به قیمت بالا وجود نداشت، زیرا اولویت سیاسی آنها در جای دیگری بود. می توان فرض کرد که ایران احتمالاً اولویت سیاسی خود را بهبود روابط در عرصه بین المللی تلقی می کرد. عراق اصلاً مشکل اش چیزی دیگری است. لیبی می خواست خودش را از این تحریم ها خارج نماید و الجزایر می خواهد به جنگ داخلی خودش پایان دهد، بنابراین در این فرایند نفت در اولویتهای بالا قرار نمی گیرد. بنابراین این تنزل شدید قیمت باید اتفاق می افتاد تا آن نیرو و میل سیاسی لازم در این کشورها به حرکت درآید و نتایج بعدی را موجب شود. خطری که تنزل شدید قیمت نفت به وجود آورد موجب شد وزیر خارجه ما به ونزوئلا برود که بعد از انقلاب شاید اولین بار بود و یا ایران و عربستان بهم بیشتر نزدیک شوند. بطور خلاصه دلیل تنزل قیمت نفت، ساختاری و اقتصادی است ولی شرایط و وزنه سیاسی



می تواند در حفظ و ایجاد یک مسیر مناسب برای قیمت نفت نقش اساسی ایفا کند.

**آقای کاظم پور:** لازم می دانم تا چند نکته را توضیح دهم. اول این که فکر می کنم وقتی راجع به تغییرات ساختاری صحبت می کنیم مراد ما بطور کلی روند تأثیر گذاری دولتها در تعیین قیمتها بخصوص از جانب تولید کنندگان، تحت تأثیر عوامل دیگری است و بنابراین در خود تولید نیست، فرض بفرمایید زمانی ما روزی را به نام روز ملی شدن نفت تعیین کردیم و در درون اوپک شرکتهای ملی تأسیس نمودیم، همکاری ما با شرکتهای اصلی دنیا نیز همکاری کارفرما، پیمانکاری بود، نه مشارکتی در نتیجه از دستیابی به تکنولوژیهای جدید عقب ماندیم. در درون کشورهای غیر اوپک، فعالیت کمپانیهای خصوصی دارای تکنولوژی که در مالکیت ذخائر تولید کنندگان اصلی نقشی نداشتند توسعه یافت. عقب افتادن از تکنولوژی پیشرفته وضعیت خاصی در این ساختار ایجاد کرد که به مسئله راندمان بازیافت مربوط می شد. به نحوی که بازیافت از ذخائر دریای شمال ۵۰ درصد است، در حالی که بازیافت از ذخائر خلیج فارس ۱۸ درصد. کشورهای عضو اوپک به فکر این می افتند که باید چاره ای اندیشد. یعنی یا باید گذاشت تا ذخائر به هدر برود و یا تکنولوژی را وارد کرد. این ساختار پس از ۲۰ الی ۲۵ سال دنبال ناسیونالیسم رفتن به نفع دستیابی به تکنولوژی برتر تغییر کرده است، و این خودش نوعی تغییر ساختاری است. تغییر ساختاری دیگر این بود که ما زمانی نفت را به قیمت مشخص مثلاً ۲۰ دلار می فروختیم در حالی که اکنون به این صورت نیست، و حجم معاملات کاغذی و آتی در دنیا، حداقل بین ۷ الی ۱۰ برابر حجم معاملات نفت خام فیزیکی است. بنابراین اثر روانی و معاملات پیش فروش و امثال اینها بر قیمت طوری شده که همه عرضه کنندگان را وادار کرده است تا در این بازی نیز وارد شوند و این خود تغییری ساختاری است. بحث در مورد این که هزینه فروش به سمت هزینه نهائی تولید برود خیلی کلی و بلندمدت می باشد. ولی طی ۷ الی ۸ سال اخیر تغییرات به این شکل، هم در سایر تکنولوژی های ما و هم تغییر ساختارهای بازار معاملات نفت و نقش امور مالی در معاملات نفتی صورت گرفته است. اما نکته ی که آقای دکتر غنی نژاد عنوان کردند مبنی بر این که بعضی از کشورها، حالتی دوگانه دارند، یعنی هم تولید کننده هستند و هم وارد کننده و

بنابراین نه سقوط بیش از حد قیمت نفت به نفع آنهاست و نه افزایش بیش از حد آن. به این تعبیر آنها هم می‌خواهند قیمت‌ها را در محدوده‌ای هدایت کنند و مدعی هم هستند که شرایط قیمت را باید بازار تعیین کند. منتهی سیاست‌هایشان در جهت ایجاد یک محدوده قیمت است. این کار نیز با استفاده از طریق سایر انرژی‌ها یا سوبسیدی که می‌دهند و یا کارهای دیگر صورت می‌گیرد. امریکایی‌ها حتی در وضعیت فعلی نفت خودشان به دلیل کاهش تولید داخلی این گونه عنوان کردند که به تولیدکنندگان داخلی معافیت مالیاتی و در صورت لزوم سوبسید خواهند داد. استنباط من این است که عمدتاً مصرف‌کنندگان از جمله امریکایی‌ها به سمت کاهش رانت قیمت نفت پیش می‌روند. یعنی می‌خواهند برای زیان‌های تولیدکنندگان خودشان نوعی سیاست جبرانی اتخاذ نمایند تا قیمت به سمت هزینه تولید میل کند. مشاهده می‌کنیم امروز و مکزیک در کاهش تولید با ما همکاری می‌کنند این امر شاید عمدتاً ناشی از مشکلات مالی کوتاه مدت این کشورها باشد. امروزه در اوپک چیزی در حدود ۶ تا ۷ میلیون بشکه ظرفیت مازاد وجود دارد. اگر این ظرفیت مازاد عرضه شود قیمت نفت به ۴ دلار می‌رسد. اوپک نتوانسته است از عرضه این ۶ الی ۷ میلیون بشکه ظرفیت مازاد، خودداری نماید. بنابراین بیان این مطلب که اوپک در تعیین قیمت بازار نقش ندارد یا نمی‌تواند داشته باشد مطرح نیست. ممکن است تصور شود که امروز اوپک نقش ندارد و با بیان یکسری اعداد کلی این گونه عنوان کنیم که سهم اوپک در بازار ۷۰ درصد بوده و بعد شده ۶۰ و بالاخره به ۲۵ الی ۳۴ درصد رسیده است. اما نمی‌توان منکر شد که در این بازار، عرضه‌کننده‌هایی است که تعیین‌کننده قیمت است. بنابراین اوپک می‌تواند تأثیرگذار باشد ولی نمی‌خواهد، یا نمی‌تواند به توافق برسد. علت آن نیز این است که سیاست‌های ملی کشورهای عضو متفاوت است، براین اساس منافع ملی ما با منافع ملی بعضی کشورها متفاوت است. ما دنبال این بودیم که بیشتر از طریق کاهش عرضه و افزایش قیمت درآمد خود را افزایش دهیم. بعد از مدتی به این نتیجه رسیدیم که این بازی تا آخر نمی‌تواند ادامه یابد. یعنی بازی خوبی است و مدتی درآمد هم دارد، ولی همیشه نمی‌تواند ادامه یابد زیرا اولاً این بازی کشورهایی را که ظرفیت مازاد و اضافی دارند تشویق می‌کند فرصت طلبانه درآمد خوبی داشته باشند. کمترین که عربستان سعودی از زمان خروج عراق از بازار ۱۰۰ میلیارد دلار از سهمیه این کشور

را فروخته است. این نشان می‌دهد اگر شما ظرفیت مازاد داشته باشید در موقعی که دیگران بخواهند قیمت‌ها را بالا نگه دارند و یک اتفاق سیاسی بیافتد می‌توانید ۱۰۰ میلیارد بر درآمدهایتان اضافه کنید. ما در زمان انقلاب تولید خودمان را از ۶ میلیون به ۲ میلیون بشکه در روز کاهش دادیم. در حالی که قیمت هابه ۴۰ دلار رسید و بقیه اعضا با استفاده از فرصت ۱۰ میلیون بشکه فروختند و ذخائر ارزی درست کردند. عربستان از اول انقلاب اسلامی ایران تا کنون ۹۸۰ میلیارد دلار نفت فروخته است و ایران ۲۸۰ میلیارد دلار. بنابراین عربستان ۷۰۰ میلیارد دلار بیشتر فروخته است. این ۷۰۰ میلیارد دلار را می‌توان تفاوت قدرت مالی ملی تلقی کرد. زیرا درآمد آن تبدیل می‌شود به قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی، و حتی باعث به هم خوردن توان امنیتی منطقه‌ای می‌شود. می‌تواند باعث جنگ و صلح شود و تغییرات جغرافیایی ایجاد کند. امروزه کشورهای دارای ذخائر بزرگ با هزینه تولید پائین، بدون این که به قوانین ملی خودشان دست بزنند در حال باز کردن سیاست‌های خود هستند و این کار را بصورت محدود انجام می‌دهند. مثلاً آمریکا می‌گوید بگذارید شرکتهای بزرگ نفتی امریکا وارد شوند و در تولید مشارکت کنند و این کار انجام نیز می‌شود. در مورد ما این امر تا وقوع انقلاب انجام می‌شد و ما بر همین اساس در دادگاه‌های داوری به امریکا خسارت دادیم. بنابراین دفعه دوم نمی‌توانیم خسارت بدهیم. مامی گوئیم با هر کمپانی که حاضر به همکاری است، پیشنهاد می‌کنیم تا بیائید باهم تولید کنیم یعنی آنها تولید نمایند و ما از تولید بازپرداخت می‌کنیم. زیرا همه چیز اعم از مالکیت نفت و امکانات مال ماست. آنها به نوبه خود امنیت انرژی برای بلند مدت می‌خواهند و این را در مشارکت در تولید می‌بینند. ما آن را از طریق همکاری در تولید و کسب تکنولوژی و تأمین مالی می‌بینیم و این مبنای اختلاف است و عمق همکاری به این مسئله بستگی دارد که چه کسی تضعیف شود و بشکند و زودتر میدان را خالی کند. همه کشورهایی که وضع اقتصادی آنها خراب است مایل به مشارکت در تولید هستند. کشورهایی مثل اکوادور و گابن مشارکت در تولید داده‌اند و به همین دلیل از اوپک جدا شده‌اند. زیرا نمی‌توانستند پایبند تعهدات باشند. شما وقتی مشارکت در تولید می‌دهید ۴۰ درصد شریک شما برمی‌دارد و نفت تولید می‌کند. هم‌اکنون در الجزایر و ونزوئلا مشارکت در تولید داده شده و آنها را نسبت به کمپانیها متعهد ساخته است، بنابراین ورود به این مباحث

یعنی تغییرات ساختاری در هر کشور بر اساس سیاست آنها متفاوت است. این گونه عمل کردن حلقه های اتصال ما را با یکدیگر سست کرده است. دهه ۶۰، دهه پدیده های دیگری بوده است، بنابراین ما نمی توانیم تا ۲۰۶۰ هم اسیر دهه ۱۹۶۰ باشیم، اوضاع و احوال تغییر پیدا کرده است و ما باید متناسب با این تحولات فکر کنیم.

**دکتر هاشمی:** آقای کاظم پور به جهت گیریهای متفاوت ما و عربستان در راستای منافع ملی دو کشور اشاره ای داشتند که فکر می کنم تاکید بیشتری را طلب می کند. این تاکید به لحاظ تحولاتی است که امروزه در خصوص تکنولوژی و هزینه تولید نفت، شاهد آن هستیم. تکنولوژیهای جدید تا میزان ۵۰ الی ۶۰ درصد هزینه تولید را کاهش می دهند. در نتیجه حتی در صورت ثابت ماندن قیمت نفت فی المثل در سطح ۱۵ دلار در هر بشکه نیز نرخ بازدهی سرمایه گذاریها در میدانهای جدید بالاتر و رغبت برای این گونه سرمایه گذاریها بیشتر خواهد بود. در چنین فضایی طبیعی است که کشوری که ذخائر بسیار زیادی دارد بخواهد بامانورهای قیمتی ورود به صنعت را به خاطر منافع بلند مدت خود عقیم کند. تعقیب چنین هدفی برای ما با ذخائر بسیار کمتر و مصرف داخلی بسیار بیشتر توجیهی نخواهد داشت. این امر، در کنار عوامل دیگر باعث شده است که هم اکنون اوپک از مجموعه ای از کشورهای تولید کننده با هدفهای متفاوت برای بهینه سازی شکل یابد و دیگر آن کارایی لازم برای سیاست گذار بودن را نداشته باشد. جلوه چنین پدیده ای زرمه های است که برای براه انداختن سازمان دیگری از سوی عربستان شنیده می شود.

گروه زکی یمانی که فعالیتهای خود را در مرکز مشورتی سرمایه گذاری و تامین سرمایه در لندن به ریاست دکتر عبدالعزیز الدخیل معاون سابق وزارت دارایی عربستان متمرکز کرده و احتمالاً بیشترین تاثیر را بر شکل گیری سیاستهای نفتی عربستان دارد. او این ایده را به پیش می برد که زمان مرگ او پک فرا رسیده و باید با سازمان دیگری به رهبری عربستان و امارات و کویت بعنوان اعضای اصلی، جانشین شود. آنگاه استراتژی این سازمان این خواهد بود که با مانور قیمت، سهم بازار کشورهای عضو را ماکزیمم کند.

ملاحظه می کنیم که از این جهت منافع ملی ما چندان هم با عربستان همسوییست، و

بهبود تکنولوژی تولید که بیشتر هم با وارد شدن شرکتهای چند ملیتی به صحنه تولید (همانها که در پی ملی کردن صنعت نفت کشورهای نفت خیز بیرون رانده شده بودند) تحقق می یابد به این شکاف ابعاد گسترده تری می بخشد. منتهی تحول دیگری که در صحنه جهانی صنعت نفت اتفاق افتاده و می تواند عامل پیوند دهنده کشورهای اوپیک باشد این که نرخ فرسایش منابع کشورهای غیر اوپیک هم اکنون بیشتر از کشورهای اوپیک است. براساس برآوردهای مختلف، ادامه این فرایند در سال ۲۰۰۵ - ۲۰۰۶ اوپیک را در وضعیت بهتری قرار می دهد. بنابراین می توان نتیجه گرفت که تا آن سال، اوپیک در تاثیر گذاری بر روندهای موجود از کارایی بالایی برخوردار نبوده و حداکثر انتظاری را که می توان از آن داشت این است که مانع شوک های جدید بر قیمت نفت شود. گریزی نداریم جز آنکه در این برهه، هرآنچه ممکن است برای التیام این ناهمسویی با عربستان تلاش کنیم.

**دکتر سریع القلم:** بحث دیگر این است که اثرات کاهش قیمت نفت بصورت تطبیقی بر کشورهای منطقه مثل عربستان و ایران چه بوده، چه عکس العملهایی نشان داده شده وما در آینده چه کار باید بکنیم؟

**دکتر غنی نژاد:** نکته ای که در پی گفته های آقای کاظم پور می خواستم عرض کنم این است که ایشان فرمودند «بنده موافق هستم که این عرضه نهایی یا قیمت نهایی است که تعیین کننده قیمت نفت است.» اگر این منطق را قبول کنیم که بنده هم قبول دارم بنابراین دستاورد حاکم بر اوپیک مثبت بوده زیرا مانع شده است مازاد تولید به بازار عرضه شود. این ۷ میلیون بشکه نقشی در تعیین قیمت ندارد، بلکه تولید نهایی است که تعیین کننده است. مطلب دیگر این است که اگر آن ۷ میلیون بشکه عرضه می شد، قیمت نفت از ۴ دلار پایین تر نمی آمد. با توجه به این که هزینه های نهایی تولید در سطح دنیا بسیار متفاوت است، در نقاطی که هزینه تولید هر بشکه به حدود ۸ الی ۷ دلار بالغ می شود اگر قیمت هر بشکه ۴ دلار بشود باید در بسیاری از چاه ها را ببندند.

اما منافع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشورها اجازه نمی دهد که قیمت نفت

پایین تر بیاید، حتی اگر لازم شود عربستان و یا کشورهای عمده تولید کننده را تحت فشار می گذارند تا از آن حد پایین تر نیایند. بنابراین من هیچ شکمی ندارم که بودن اوپک از نبودن آن بهتر است. من اثر روانی مثبتی را که اوپک بجای گذاشت قبول دارم ولی این که اوپک کار مثبتی کرده است که مانع شده تا ۷ میلیون بشکه به بازار بیاید واقع بینانه نمی دانم.

**دکتر سریع القلم:** آقای کاظم پور لطفاً بصورت خیلی خلاصه اثرات تطبیقی کاهش قیمت نفت را در بعضی از این کشورهای مهم تولید کننده نفت توضیح دهید.

**آقای کاظم پور:** به نظر من اگر عربستان سعودی به سمت افزایش سهم خود در بازار حرکت می کند و تلقی ما این است که در تضاد با سیاست ما قرار می گیرد، در این صورت در ارزیابی باید به این نتیجه رسیده باشیم که با تبدیل شدن به آخرین عرضه کننده و کم شدن سهم ما می توانیم قیمت را افزایش دهیم. در این صورت سیاست ما با آنها در تضاد قرار می گیرد.

در عین حال اگر اساساً به این نتیجه رسیده باشیم که این سیاست ممکن است درآمد را در کوتاه مدت به حداکثر برساند، درستی آن به این مسئله بازمی گردد که چه تعداد از کشورها دنبال این سیاست هستند. نتیجه این است که هرچقدر کشورهای کمتری طرفدار این سیاست باشند این سیاست غلط تر می شود. اگر ما تنها دنبال این سیاست رفتیم آن را به نفع بقیه اعضا به اجرا در می آوریم، زیرا سهم خود را کم می کنیم و قیمت را نیز افزایش می دهیم، بنابراین ما قیمت کمی می دهیم و کشورهای دیگر در مدت طولانی درآمد بیشتری به دست می آورند. طبعاً سیاست قبلی ما در طول ۲۰ سال اخیر به اینجا رسیده است که هرچه کمتر تولید کنیم آنها بتدریج تولیدشان را بیشتر و بیشتر می کنند. ما قیمت را حداکثر کرده ایم و آنها درآمد خود را حداکثر کرده اند. در فاصله بیست ساله همان تفاوت قیمت که گفتیم بوجود آمده است. بنابراین نتایج نشان دهنده این است که ما باید در سیاست خود تجدید نظر کنیم. ما جزو آن گروهی هستیم که هزینه نهایی ما در جهان پایین و حدود ۱/۵ یا ۲ دلار است. بنابراین ما باید ظرفیت خودمان را زیاد کنیم چون دیگران نمی توانند از هشت دلار پایین تر

بیایند. ما باید آنقدر تولید کنیم که فاصله این هزینه نهایی به هزینه نهایی دیگران برسد. ممکن است ما مشکل فرهنگی داشته باشیم و فکر کنیم که نفت خون و رگ نسلهای آینده ما است و ما داریم آن را پیش خور می کنیم. در اینجا مسئله با مقولات سیاسی عجین شده است و البته این دیدگاه دیگری است و بر این باور است که ما داریم نفت را تخریب و نابود می کنیم. تخریب و نابود کردن هم با تکنولوژی است، اگر شما بهترین و پیشرفته ترین تکنولوژی را آوردید و نفت را با بهره دهی مثلاً ۵۰ درصد استخراج کردید تخریب و نابودی صورت گرفته است در عین حال، اصرار بر قیمت بالا نیز اگر موجب شود با بهره دهی تا ۱۸ درصد نفت استخراج شود، منابع ۳۲ درصد تخریب شده است. در این حالت سهم نسلهای آینده تخریب شده است و نه نسلهای فعلی. بنابراین باید در مورد این پدیده و این دیدگاه تجدید نظر کنیم. البته انجام این کار به معنای آن نیست که سریعاً دنبال سهم بازار برویم. بلکه باید به سمت تعادل تدریجی برویم که حداکثر درآمد را در اختیار ما بگذارد. خود این درآمد باید به موتور تولیدی برای سایر بخشهای اقتصادی تبدیل شود. من قبول دارم که آخرین عرضه کننده تأثیر گذار نهایی در قیمت است، زمانی عربستان سعودی ۱۰ میلیون بشکه نفت تولید می کرد که قیمت حدود ۴۰ دلار بود. دلیل نیز این بود که ما ۶ میلیون بشکه را به دو میلیون بشکه تقلیل داده بودیم. قیمت آنقدر پایین آمد تا این که در سال ۱۹۸۵ به ۲۸ دلار رسید. در این وضعیت عربستان حدود ۳٫۵ میلیون بشکه در روز تولید می کرد. به عبارتی هنگامی که قیمت نفت ۴۰ دلار بود ۱۰ میلیون بشکه می فروخت و هنگامیکه قیمت نفت به ۲۸ دلار رسید میزان فروش آن ۳٫۵ میلیون بشکه بود. بنابراین عربستان با کنار گذاشتن این سیاست به دنبال سیاست سهم بازار رفت. بر همین پایه تولید آن در مقطع قیمت ۱۸ دلار در سال ۱۹۸۷ به ۵٫۰۸ میلیون بشکه در روز رسید. امروز ما با یک تعدیل ساختاری قیمت، یعنی افزایش سهم عربستان و کاهش پله ای قیمت از ۴۰ به ۲۸، از ۲۸ به ۱۸ و از ۱۸ به ۱۴ روبرو هستیم.

به این ترتیب قیمت به صورت پله ای در حال سقوط است اما این حاصل ضرب برای عربستان در حال افزایش است. هر کسی که بخواهد در این بازی بماند باید سطح زیر محور P و Q را که درآمد اوست مشاهده و به سمت حداکثر حرکت کند. ما هم به این سمت در حال حرکت هستیم. سیاستهای جدید وزارت نفت در رابطه با افزایش ظرفیت تولید است که اتفاقاً

می تواند بازدارنده تولید دیگران باشد، به عبارتی می توان از آن بعنوان یک عامل بازدارنده استفاده کرد. زیرا تهدید دوجانبه ای برای متوقف کردن حریف وجود خواهد داشت. چرا که هر دوی ما مازاد ظرفیت خواهیم داشت. همچنین زمانی که ظرفیت سازی نداریم دنباله رو هستیم، به همین دلیل ما به سمتی در حرکت هستیم که ظرفیت ایجاد کنیم تا از این طریق توازنی در سهم بازار و درآمد برای خودمان بوحود آوریم. در این حالت ممکن است با عربستان به این توافق برسیم که بر روی قیمت و درآمدها با هم تفاهم کنیم و نه در مورد بشکه ها، اما در خصوص اثرات کاهش قیمت نفت در کشورهای مختلف این امر بستگی دارد به میزان وابستگی اقتصادهای ملی به درآمد نفتی در هر کشور. در کشور خود ما سهم درآمدهای نفتی در تراز پرداختها بیش از ۸۰ درصد است. من فکر می کنم در ایران واکنش کشورهای تولید کننده نفت کاهش قیمت های اخیر نه تنها بر کاهش تولید ناخالص ملی تأثیر دارد بلکه آثار آن در تمامی جنبه های اقتصاد مشهود است. در کشورهایی مثل ما عمق تأثیر حدود ۱۶ و ۱۷ درصد است و البته اثرات آن در کشورهای مختلف بر اساس ذخیره ای که دارند، در زمانهای متفاوتی ظاهر می شود. زمان ظهور این مسئله به ارتباط میان وضع اقتصادی و مالی باز می گردد. عدم اشتغال، تورم، پیامدهای کاهش تولید ناخالص ملی است. این کاهش به نوبه خود در تجارت خارجی تأثیر دارد زیرا وقتی ما درآمد نداشته باشیم خرید نمی کنیم. همچنین همزمانی این مسئله با رکود آسیای جنوب شرقی روی تقاضای خرید نفت تأثیر می گذارد. همه اینها حاشیه ای است و اعداد خیلی زیاد نیست، زیرا اکنون هم برای اوپک رشد تقاضای نفت داریم، در همین شرایط ما پیش بینی می کنیم برای سال ۱۹۹۹ فقط یک میلیون بشکه تقاضای اضافی نفت نسبت به سال ۹۸ وجود داشته باشد. دلیل آن هم می تواند این باشد که آنهایی که در خارج اوپک تولید می کنند، توان اضافه تولید را ندارند. مثلاً در صورت افزایش سهم اندونزی این کشور توان تولید آن را ندارد. کشورهایی که می خواهند تولیدکنندگان بزرگ باشند، در واقع به معنای تولیدکننده بزرگ بر اساس میزان بشکه های تولیدی نیستند بلکه می توانند بالقوه تولیدکننده بزرگ با ذخیره فراوان باشند. کشورهایی مثل کویت را مدنظر قرار دهید، با این که ۲ میلیون بشکه تولید می کند ولی این کشور یکی از شرکای اصلی است زیرا ذخیره آن زیاد است.



امارات هم همینطور است. عراق و ایران دارای ظرفیت ۴ میلیونی هستند که ظرفیت بالقوه آنها ۶ میلیون است. عربستان را هم باید به آن کشورها اضافه کرد. در خارج از خلیج فارس مکزیک و نروژ و ونزوئلا همه جزو کشورهایی هستند که ظرفیت ذخیره سازی دارند. اما فکر می‌کنم اثر مقطعی ناشی از کاهش قیمت نفت، شکل‌گیری بحرانهایی است که تورم شدید در درجه اول بیکاری در درجه دوم و کاهش تولید ناخالص ملی در مرحله سوم در همه کشورها علایم مشخصه آنهاست. البته این امر به طور نسبی به پیچیدگی نظام اقتصادی و توان آنها در تحمل فشارهای مالی بستگی دارد.

**دکتر شهابی:** اقتصاد کشورهای تولید و صادرکننده نفت مشخصاتی دارد که همه در آن دارای وجوه مشترک هستند. بنابراین بطور قطع کاهش قیمت نفت با درصدی در تولید ناخالص داخلی و موازنه پرداختهای خارجی آنها تأثیر می‌گذارد. اما من می‌خواهم مسئله را از وجه دیگری مطرح کنم.

چسبندگی به نفت حاوی چنان ماهیتی است که ویژه این کالا است و گرنه چسبندگی به یک کالا در بین کشورهای جهان سوم چیز عجیب و غریبی نیست. یکی از ماهیت‌های ویژه این چسبندگی به نفت دولتی بودن این مسئله است، یعنی وقتی قیمت نفت سقوط می‌کند و اقتصاد تحت فشار قرار می‌گیرد، بیشتر دولت‌ها هستند که کارآمدی آنها زیر سؤال می‌رود و به عبارتی با فشار مشروعیتی روبرو می‌شوند. اگر چه قابل مقایسه نیست ولی برای مثال می‌توانم میان مسئله تنزل قیمت نفت و پسته را مقایسه کنیم. در مورد پسته دولت بعنوان عاملی است که به کشاورزان کمک می‌کند و طبعاً واسطه‌ای برای حل بحران تلقی می‌شود. در حالی که در مورد نفت قضیه برعکس است. یعنی وقتی قیمت نفت سقوط می‌کند و درآمد نفت پایین می‌آید مشخصاً علامت سؤال روی کارآمدی دولت‌ها ایجاد می‌شود. نکته جالب این است که اگر در این مقطع بخواهیم دست به یک بررسی تطبیقی اقتصادی و سیاسی بزنیم مشاهده می‌کنیم کشورهایی که از سرمایه سیاسی بالایی برخوردار هستند بهتر می‌توانند در مقابل کاهش قیمت نفت و اثرات آن مقاومت کنند. برعکس کشورهایی که سرمایه سیاسی و مشروعیت آنها در حد پایین تری است در مقابل این فشار آسیب پذیرتر

خواهند بود. در این معادله در ظاهر فشار اقتصادی ناشی از کاهش قیمت نفت در ایران بیشتر از عربستان است، زیرا عربستان سعودی امکانات دیگری دارد که می‌تواند فشار وارده را خنثی کند. در ایران سقوط قیمت نفت، با یکسری عوامل دیگر اقتصادی همزمان شد که ارتباطی به نفت نداشت و طبعاً اثر آن نیز افزایش فشار اقتصادی بود. ولی نکته مهم در مورد ایران این است که کاهش، زمانی اتفاق افتاد که سرمایه‌های سیاسی ایران به رو به افزایش بود و یا در حد خوبی قرار داشت. در نتیجه وقتی این فشار بوجود آمد چندان دولت را بی‌اعتبار نکرد. در صورتی که در مورد عربستان این مسئله اهمیت دارد زیرا تنزل شدید قیمت نفت در زمانی اتفاق نمی‌افتد که سرمایه سیاسی و مشروعیتی آن در حال در افزایش باشد. بنابراین فشار اقتصادی به فشار مشروعیتی و سیاسی تبدیل می‌شود. بر این اساس عربستان بیشتر احتیاج دارد در چشم مردم خود بصورت یک حکومتی کارآمد ظاهر شود، بطور خلاصه در مقطع فعلی تنزل قیمت نفت در ایران اقتصادی و در عربستان اقتصادی و سیاسی است.

**دکتر سریع القلم:** مسئله بعدی به عکس العمل کشورمان و کشورهای منطقه نسبت به کاهش قیمت نفت چه از لحاظ سیاست‌گذاری و چه از نظر برنامه‌ریزیهای میان مدت، مربوط می‌شود خواهش می‌کنم در این مورد نیز نظرتان را بفرمایید.

**دکتر هاشمی:** حقیقت آن است که گرچه اقتصادهای منطقه با شدت و ضعفهایی دارای ویژگیهای مشابهی بخصوص از نظر وابستگی به درآمدهای نفتی هستند، لیکن واکنش آنها در مقابل کاهش قیمت نفت متفاوت بوده است.

این کشورها دهه ۸۰ را با رکود سپری کردند و در این دوره در مجموع رشد اقتصادی منطقه رقم چندان مثبتی نبوده است. در دهه ۹۰ بخصوص در سالهای ۹۶ و ۹۷ به دنبال افزایش قیمت نفت، گرچه وضعیت بهتری داشته و رشدهای مثبتی را تجربه کردند، لیکن برغم نرخ نسبتاً بالای سرمایه‌گذاریهایی داخلی، از رشد چشمگیری به دلیل کارایی نازل سرمایه‌گذاری برخوردار نبودند.

بار بدهی این کشورها از یک سطح نسبتاً پایین در دهه ۸۰ به سطحی بسیار بالا در دهه

۹۰، چیزی در حدود ۳۸٪ تولید ناخالص داخلی افزایش یافت که این خود آسیب‌پذیری اقتصاد کشورهای منطقه را در مقابل شوک‌های نفتی بمراتب بیشتر می‌سازد. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، البته عمدتاً در نفت، گرچه در دهه ۹۰ افزایش زیادی داشته است، اما میزان آن از دیگر مناطق دنیا مثل کشورهای خاور دور بسیار پایین‌تر است. این امر و اصولاً این که اقتصاد این کشورها از ادغام در اقتصاد جهانی فاصله بسیار دارد و سهم‌شان از تجارت جهانی بسیار ناچیز است، باعث شده که کاهش شدید قیمت نفت و کندی اقتصادشان هیچ نگرانی را در بازارهای جهانی، فی‌المثل برای یک اثر دومینو برنیا نگیرد.

کاهش قیمت نفت تقریباً در همه کشورهای منطقه موجب کاهش ذخایر ارزی شده است با این حال همانطور که اشاره شد واکنشها متفاوت بوده است.

عربستان با یک بار هزینه ۵۲٫۲ میلیارد دلاری در بودجه سال ۱۹۹۸ خود بیشترین فشار را متحمل شد. برآوردهای اولیه حاکی از کسری بودجه ۱۰ میلیارد دلاری بود. لیکن با کاهش ۳۵ درصدی که در درآمدهای نفتی این کشور پیش آمد شاید کسری بودجه به مرز ۱۵ میلیارد دلار برسد. با این حال چند ویژگی در اقتصاد این کشور راه‌گذار از این وضعیت را در مقایسه با ما سهل‌تر می‌کند.

۱- بزرگترین بار هزینه عربستان خریدهای تسلیحاتی است. به طور معمول این کشور هر ساله حدود یک چهارم درآمدهای نفتی خود را صرف خریدهای نظامی می‌کند. گرچه این کشور هنوز هم بزرگترین خریدار اسلحه در منطقه است ولی بناچار با کاهش درآمدهای نفتی، برای ترمیم بودجه خود از خریدهای خود خواهد کاست. از بعد اقتصادی کاستن از چنین هزینه‌هایی اثر تکاثری کمتری بر تولید ناخالص داخلی و نهایتاً رشد اقتصادی خواهد داشت.

۲- ابعاد اختلالهای قیمتی و حجم یارانه‌ها در عربستان بسیار کمتر از ایران است. برآورد می‌شود که مجموع یارانه‌ها چیزی در حدود ۲ میلیارد دلار باشد. قیمت‌های دستوری مثل سوخت، آب، برق، گاز و تلفن در طول سالهای گذشته بتدریج تعدیل شده و این امر به هنگام کاهش درآمدهای دولت مشکل کمتری می‌آفریند. دولت مجبور نخواهد بود که یا از قیمت‌های مختل با صرف هزینه زیاد و نهایتاً کسری بیشتر بودجه، دفاع کند و یا یکباره آنها را افزایش شدید داده، فراگرد تورمی را شدت بخشد.

۳ - ثبات نسبی قیمت‌ها در چند سال گذشته در عربستان، معمای سیاست‌گذاری (رکود یا تورم) برای مقابله با چنین وضعی را کمتر پیچیده می‌سازد. در سالهای ۹۶ تا ۹۸ نرخ تورم در این کشور به ترتیب ۱٫۳، ۱٫۱ و ۲٫۷٪ بوده است. در مقابل، ماناچاریم از یک عدم تعادل (رکود تورمی در سال ۱۳۷۶) به یک عدم تعادل دیگر برویم و این بسیار دشوارتر خواهد بود.

۴ - موسسات مالی بین‌المللی خطرهای مالی و اقتصادی را برای عربستان بسیار ناچیز ارزیابی می‌کنند و همین امر تامین مالی کسری بودجه را از مسیر وام‌های خارجی بسیار سهل‌تر می‌سازد هر چند که مقامات اقتصادی عربستان معتقدند می‌توانند مشکل کسری بودجه را از مسیر استقراض داخلی حل کنند. در مقایسه، تامین مالی کسری بودجه از مسیر خارجی به هر شکل آن، برای ما پرهزینه و از مسیر استقراض داخلی نیز به علت کم‌عمق بودن بازار سرمایه مان بسیار دشوارتر است.

کشورهای دیگر منطقه به طور نسبی وضعیت بهتری دارند. از نقطه نظر درآمدی کویت و قطر کمترین آسیب را دیده‌اند. در حالیکه درآمدهای از دست‌رفته نفتی ایران و عربستان حدود ۳۵٪ برآورد می‌شود، این رقم برای کویت حدود ۲۳٪، برای قطر حدود ۲۵٪ و برای امارات حدود ۳۲٪ است. عراق از درآمد ۴٫۲ میلیارد دلاری سال ۹۷ حتی وضعیت بهتری خواهد داشت. با این حال حتی این کشورها نیز به کاهش شدید هزینه‌هایشان دست زده‌اند. کویت اخیراً اعلام کرده که در سال جاری ۲۵٪ از هزینه‌هایش را خواهد کاست. قطر و ابوظبی نیز در پی کاهش هزینه‌ها هستند گرچه به برکت ذخایر ارزی بسیار زیاد خویش، امارات قادر است بدون تغییر در بودجه خود بار هزینه‌ها را به خوبی به دوش بکشد. اما در ایران واکنش ما با این پدیده مثل همیشه یک برخورد انفعالی بوده است. بجای اصلاح ساختار، کالبد شکافی هزینه‌ها و اولویت بخشیدن به آنها سعی کرده‌ایم مشکل را در لابلای اقلام بودجه‌ای که به ظاهر کسری ندارد پوشانیم. تیغ حمله ما به جای هزینه‌ها متوجه افزایش تخیلی درآمدهای دولت است. بودجه سال ۷۸ کل کشور که متشکل از بودجه عمومی (۱۰۵ هزار میلیارد ریال) و بودجه شرکتها (۱۸۱ هزار میلیارد ریال) است از رشدی معادل ۱۹٫۸٪ برخوردار است. با احتساب یک تورم ۲۰ درصدی، این بودجه حتی به قیمت‌های ثابت هم کاهش چندانی ندارد. در این جا این افزایش مالیاتها (۵۴٫۲٪) و سایر درآمدهای دولت

(۲۶٫۹٪) است که باید بار هزینه‌ها را به دوش بکشد که محقق شدن هر دو اینها بسیار دور از واقع است. هزینه‌های جاری از ۵۶ هزار میلیارد ریال در بودجه اصلاحی سال ۷۷ به ۶۳ و هزینه‌های عمرانی از ۲۴٫۵ به ۳۰ هزار میلیارد ریال افزایش نشان می‌دهد. گرچه ۶۸٪ هزینه‌ها کماکان جاری است ولی سعی شده است توازن رشد هزینه‌ها به سود هزینه‌های عمرانی باشد. متأسفانه این ظاهر قضیه است. اگر درآمدهای نفتی افزایش نیابد، آنچه اتفاق می‌افتد این خواهد بود که به دلیل ماهیت هزینه‌های جاری، تمامی آن محقق شده ولی محقق نشدن درآمدها تخصیص وجوه برای هزینه‌های عمرانی را با اشکال مواجه خواهد ساخت. دو راه در پیش رو خواهیم داشت. یا مثل همیشه به سراغ بانک مرکزی برویم و پول پر قدرت را به سیستم تزریق کنیم و یا تخصیص وجوه برای طرحهای عمرانی را، آنهم نه با یک اولویت بندی بلکه به طور یکنواخت برای همه طرحها کاهش دهیم. اثر آنی مسیر اول شدت بخشیدن به فرایند تورمی است و پیامد مسیر دوم کندتر کردن فرایند رشد، چرا که متأسفانه هنوز عامل اصلی در روند رشد اقتصادی کشور سرمایه‌گذاری و تخصیص اعتبارهای دولتی است. معمولاً راه بینابین را در پیش می‌گیریم و نتیجه، انبوهی از طرحهای عمرانی نیمه تمام خواهد بود که در یک دور باطل در بودجه سال بعد باید برای آنها چاره جویی کنیم. همین امر یعنی طولانی کردن دوره بلوغ سرمایه‌گذاریهای دولتی است که به معنی کارایی نازل سرمایه‌گذاری در کشور و عامل بازدارنده رشد تلقی می‌شود.

به هر حال اگر افزایش بهای نفت به کمک ما نیاید باید به رشدی منفی تن در دهیم که البته نحوه حسابداری ملی ما و این که درآمدهای نفتی را با نرخ ارز رسمی وارد حسابها می‌کنیم صورت ظاهر بهتری به درصد تغییرات تولید ناخالص خواهد داد.

**دکتر سریع‌القلم:** با تشکر از جناب آقای دکتر هاشمی، که به مباحث اقتصادی موضوع اشاره کردند خواستم از آقای دکتر غنی نژاد خواهش کنم در مورد عواقب اجتماعی و سیاسی مطالبی را بیان کنند.

**دکتر غنی نژاد:** همانطور که گفته شد پایین آمدن درآمدهای نفتی تأثیر منفی روی

اقتصاد ما خواهد داشت البته اشاره خواهیم کرد که وابستگی ایران به نفت را چگونه باید  
سنجید.

بنده می‌خواهم چند نکته را روشن کنم ظاهراً وارد عصر شفافیت در گفتارها شده ایم. اقتصاد ما نفتی نیست بلکه وابسته به درآمد نفت است. اقتصاد نفتی به آن معنی که صنعت نفت نقش مهمی در اقتصاد ما داشته باشد، متأسفانه وجود ندارد. به این معنی که اگر اقتصاد ما نفتی بود بسیار هم خوب بود. در حال حاضر ما به طرف نفتی شدن اقتصاد می‌رویم که خیلی مثبت است، می‌شود گفت تنها جنبه مثبت سیاستهای اخیر که از دوره سازندگی آقای هاشمی شروع شده این است که می‌خواهند اقتصاد ما نفتی بشود. بر این اساس پتروشیمی، صنایع گاز و صنایع جنبی فرآورده‌های نفتی می‌خواهد در ایران جای خود را باز کند، و این خیلی مثبت است. پس مشکل در این مسئله نیست که اقتصاد ما نفتی است بلکه مشکل ما این است که اقتصاد ما اساساً نفتی نیست. مشکل ما این است که اقتصاد خود را به درآمدهای ارزی ناشی از صادرات نفت خام وابسته کرده ایم. و عمدتاً نیز این وابستگی از طریق دولت است یعنی درآمدهایی که از طریق صدور نفت در اختیار دولت قرار می‌گیرد از طریق بودجه به اقتصاد ما تزریق می‌شود. لذا از این جهت وابستگی اقتصاد داخلی ما به نفت خیلی بالاست زیرا که اقتصاد ما بسیار دولتی است. چون اقتصاد ما دولتی است هنگامی که درآمد آن پایین می‌آید در همه بخشها مشکل ایجاد می‌شود بنابراین مشکل ما در خارج نیست بلکه در داخل است. اگر اقتصاد ما دولتی نبود اینقدر در مقابل درآمدهای نفتی ناشی از فروش یک ماده خام شکننده نمی‌شد. اگر مایک بخش خصوصی قوی داشتیم اینقدر به تجارت خارجی، بخصوص صدور یک کالا آن هم دولتی وابسته نمی‌شدیم. اینها نکات مهمی است که باید بر آنها تأکید کنیم. اگر استراتژی توسعه برای آینده اقتصاد ایران طرح می‌کنیم این موارد باید مد نظر قرار گیرد. نکته دیگر این که وجدان اجتماعی ماهیچ وقت اجازه نداده است که با یک واقعیت مستقیماً روبرو شویم، و آن این است که از نظر رفاهی، سطح رفاهی ما بالاتر از توان تولیدی است. یعنی ما بیشتر از آنکه توان اقتصادی آن را داشته باشیم در رفاه هستیم و البته همه کشورهای نفتی این طور هستند. این مسئله را از نظر اقتصادی عرض می‌کنم و نباید به آن بار اخلاقی، اجتماعی و سیاسی داد. ما کسیستها اصطلاحی داشتند که بر مبنای آن می‌گفتند

امپریالیسم و یا سرمایه داری کشورهای حاشیه ای را غارت می کنند. حالا اگر من بخواهم با همان اصطلاح به صورت شفافتر و اقتصادی بگویم این است که در خصوص استفاده از رانت هایی که اشاره شد ما هیچ کاری نکردیم. اگر ارزشها را طبق نظر مارکسیستها از کار بدانیم ما هیچ کاری را انجام نداده ایم، بنابراین ما از طریق این درآمدهای رانتی خودمان کشورهای صنعتی را در این مدت غارت کرده ایم. و این غارتمان ادامه دارد. در حالی که همیشه بر عکس آنرا بیان می کنیم. این برای ما مشکل ایجاد کرده است زیرا واقعیت را به آن صورت که هست مشاهده نمی کنیم. مشکل این جا است که وقتی قیمت نفت پایین می آید صدای ما درمی آید که وضع مان خراب است.

پایین آمدن قیمت نفت مشکل ما است، زیرا رانت ما پایین می آید والا چیزی را از دست نداده ایم. البته دیدگاه بنده این نیست که آنها نیت خیر دارند بلکه می خواهم بگویم آنها به منافع خودشان فکر می کنند و ما هم باید به منافع خودمان فکر کنیم. نظر من این نیست که باید از این رانت صرف نظر کنیم، بلکه باید حداکثر استفاده را از آن بکنیم، چون حق ما است. در اقتصاد مسئله غارت نداریم. من غارت را در گیومه می گذرام. باید گفت چون ما راضی هستیم می فروشیم اگر راضی نیستیم نباید بفروشیم. اگر بخواهیم با دید استراتژیک به قضیه نگاه کنیم در ایران مشکل ما مسئله نفت نیست. نفت همیشه به ما کمک کرده است تا وضعیت اجتماعی و رفاهی خود را بالا ببریم، از نظر اجتماعی یارانه ها را پرداخت کنیم. مشکل ما همیشه این بوده است که اقتصاد ما دولتی بوده و از طریق نفت دولتی تر هم شده است.

حتی این تناقض را می توان در برنامه های تعدیل دولت قبلی مشاهده کرد. از سال ۶۷ که ما خواستیم اقتصادمان را غیر دولتی کنیم، این اقتصاد بیشتر وابسته به دولت شد. یعنی اگر سال ۷۴ را با سال ۶۸ مقایسه کنید، می بینید که نقش و وزن دولت در اقتصاد ما افزایش یافته و این بخاطر آن است که ما در دور باطل افتاده ایم و دور باطل همان اقتصاد دولتی است. وقتی تمام اهرمها و درآمدها و یا انباشت سرمایه در دست دولت است واضح است که سرمایه گذارها هم دولتی خواهد بود. راه چاره این است که ما به معنای واقعی به طرف اقتصاد آزاد برویم و نهادهای اقتصاد را درست کنیم. البته با فروش چند کارخانه به بخش خصوصی اقتصاد آزاد درست نمی شود، بلکه باید نهادهای بخش خصوصی و بازار سرمایه

بوجود آید. اینها است مشکلات اقتصادی ما، والا نفت نعمتی بوده است که از آن خوب استفاده نکرده ایم.

**آقای کاظم پور:** در مورد مسائلی که عنوان شد و بویژه آن بخشی که به مسئله ارزیابی آثار پدیده سقوط نفت بر اقتصاد داخلی کشور مربوط می شود و تمهیداتی که باید اتخاذ شود عرض می کنم وقتی دولت با کمبود مالی و بدلیل آن با تغییر در بودجه مواجه می شود می تواند یکسری کارهای شکلی کوتاه مدت را شروع کند. همانطور که آقای هاشمی گفتند یک بودجه تخیلی در سمت درآمدها گذارده می شود و هزینه ها متناسب با آن بالا می رود و عملاً نیز دولت در اجرای آن گیر می کند و نهایتاً می خواهد تا ما به التفاوت کسری را از طریق تزریق پول نفت ارزان قیمت در اقتصاد جبران کند. اما به شکلی که نامرئی باشد. ولی مردم آن را لمس می کنند. برای خرید منابع دولتی توسط بخش خصوصی سرمایه بزرگی وجود ندارد.

پس کمبود منابع ملی وجود دارد. بنابراین رشد یکی دو ساله نفت نیز نمی تواند آنقدر پس انداز ملی ایجاد کند که دولت بتواند منابع اقتصادی را به مردم بفروشد. برای خصوصی کردن اقتصاد راهی به غیر از باز کردن راه به سمت پذیرش منابع خارجی باقی نمی ماند. این مسئله هر چقدر به تأخیر بیافتد تقاضا برای آن کمتر می شود زیرا تاسیسات از رده خارج می شود. در این بحث به موضوع های دیگری رسیده ایم که منحصرأ باید به آنها پرداخت، و آن همانگونه که عنوان شد کاهش هزینه های نظامی است. این کار در همه جا صورت خواهد گرفت نه به دلیل این که پول وجود ندارد بلکه بخاطر این که عصر تشنج زدایی عصر نوینی است که ما تازه به آن رسیده ایم. بسیاری از کشورهای جهان در جهت کاهش هزینه های نظامی هستند. اما منطقه ما به دلیل بحران زدگی همیشگی از این روند عقب بوده است. حال اگر ما به این فضا وارد بشویم کمکی خواهد بود برای ما و برای اقتصاد منطقه. اما در مورد بحث دیگر یعنی نفتی کردن اقتصاد می توان گفت ما برای تولید نفت همه ابزارها را در سطوح مختلف با دادن ارز خریداری می کنیم. و به همین دلیل مجموعه برای ملی شدن راه درازی در پیش دارد. بنابراین بجای این که ما خودروی ملی درست کنیم باید صنعت نفت ملی درست



کنیم. زیرا خودرو ملی در خارج جایگاهی ندارد ولی اقتصاد ملی از طریق صنعت نفت خیلی سریع می‌تواند نفتی شود. بهره‌مالکانه‌ای که ما از نفت می‌گیریم حق ماست، در مورد دولتی بودن اقتصاد هم دلیل آن است که از ابتدا همه این موارد دست دولت بوده و بخش خصوصی دخالتی در آن نداشته است. امروزه فرودگاه‌ها، اسکله‌ها همه دولتی هستند، نفت و پالایشگاه مال دولت است. ما حتی یک شرکت حفاری خصوصی و یا پالایشگاه و یا پتروشیمی خصوصی نداریم. اگر ما بخواهیم خصوصی سازی کنیم برای انجام کار باید امتیازات را در بخشهای صنایع نفتی حداقل در صنایع پایین دستی مثل فروش همه پالایشگاه‌ها، و همه کارخانجات پتروشیمی، و صنایع حفاری به بخش خصوصی واگذار کنیم چه ایرادی دارد یک شرکت خصوصی بیاید نفت استخراج کند و امتیاز آن را هم بگیرد. خصوصی سازی باید از مبداء آغاز شود.

**دکتر سریع القلم:** آقای دکتر شهبابی، مناسب است در بخش دوم صحبت‌هایتان، روشهای عقلایی برخورد با کاهش قیمت نفت را مطرح بفرمایید.

**دکتر شهبابی:** با توجه به این که از نظر اقتصادی اشاره شد کاهش قیمت نفت چه مشکلاتی را بوجود می‌آورد و دولت ما هم عمدتاً چگونه باید با این مسئله برخورد کند، من می‌خواهم از وجه دیگری بحث را دنبال کنم. به نظر من اثر کاهش قیمت نفت آنقدر شدید نیست که ما تصور می‌کنیم، بخاطر این که قیمت نفت ۳۰ الی ۳۵ درصد کاهش یافته و با توجه به این که حدود ۸۰ درصد صادرات ما را نفت تشکیل می‌دهد کاهش قیمت چیزی حدود ۲۵ درصد درآمد ارزی ما را کاهش داده که تقریباً می‌شود ۳ الی ۴ میلیارد دلار. این مقدار صدمه‌ای است که به اقتصاد ما وارد می‌شود. من فکر می‌کنم دولت فعلی ایران خودش را بیشتر یک دولت سیاسی می‌داند تا یک دولت اقتصادی. اما وقتی دولتی با این مقدار تقلیل درآمد ارزی مواجه باشد دو موضوع در مقابل آن قرار می‌گیرد. اول کسر درآمد در بودجه و موضوع دیگر تامین ارز مورد نیاز و موازنه پرداختهای خارجی است. بنابراین دولت ما باید دو مشکل را همزمان حل کند یعنی موضوع درآمد و بودجه. به نظر می‌رسد دولت در زمان رکود

فعلی امکان فشار بیشتر اقتصادی را جهت تقلیل هزینه ندیده است. بنابراین بخش درآمدی را مد نظر قرار داده است. افزایش قیمت ارز و تخصیص کمتر ارز ترجیحی و نهایتاً چاپ اسکناس که موجب افزایش نرخ تورم خواهد شد. در بخش تأمین نرخ ارز و در مورد واردات با توجه به این که در بحرانهای قبلی به اندازه کافی بر روی آن فشار وارد شده است جای مانور چندانی نداشت و بنابراین بیشتر به مسائل ارزی مسافرتها و یا سوبسیدهای ارزی، مؤسسات توجه نشان داده است. همچنین با اجازه دادن به افزایش نرخ ارز در بازار آزاد کوشیده است تا مقداری فشارتقاضا را کم کند. به عبارتی در اینجا دولت سرمایه سیاسی و بین المللی خود را تبدیل به سرمایه اقتصادی کرده و تا حدودی خودش را از بحران دور نگه داشته است. به نظر من دولت در این مورد موفق عمل کرده زیرا توانسته است از فضای جدید خارجی برای جذب اعتبارات خارجی بهره گیرد. برای مثال ژاپن، ایتالیا، آلمان و انگلیس اعتباراتی را برای ایران باز کرده اند. البته در مورد دیگری هم موفق عمل کرده و آن استفاده از این عامل برای حرکت به سمت هدفهای دراز مدت اقتصادی مورد نظر است. وجه بلندمدت این قضیه، این است که اقتصاد ایران باید متنوع شود. این مسئله بحث های متفاوتی از جمله سرمایه گذاری خارجی، خصوصی سازی، صادرات غیر نفتی، توریسم و غیره را شامل می شود. این ها اهدافی نیستند که در یکسال، دو سال بتوان آن را محقق کرد. آنچه مهم است این که بتوان در جهت آن حرکت کرد و از این بحران برای پیش بردن این بحثها و احیاناً رسیدن به بعضی نتایج که در زمینه ای عادی کمتر امکان داشت استفاده کرد. در این زمینه هم دولت موفق بوده است از جمله می بینیم بحث سرمایه گذاری خارجی و توریسم وجه تازه ای یافته و طرفداران آن نیروی تازه ای یافته اند. به عبارتی دولت از دو وجه موفق بوده است اول این که توانسته (سرمایه) سیاسی خارجی خود را تبدیل به امتیاز اقتصادی کند و حتی تا حدودی بازگشت محدود قیمت نفت را می توان به حساب این وجه گذارد. دوم در وجه اقتصادی که در سرمایه گذاری خارجی به پیشرفتهایی نایل شده است.

**دکتر سریع القلم:** لطفاً از نظر راه حلها اگر نکاتی دارید بفرمایید.

**دکتر شهبابی:** از نظر راه‌حلهای بلند مدت مسئله باز می‌گردد به موضوع اصلی یعنی سرمایه‌گذاری اعم از داخلی و یا خارجی. به عبارتی مسئله نفت در اقتصاد ما آن اهمیت سابق را ندارد.

فرض کنیم سه میلیارد دلار از نفت درآمد اضافی پیدا کنیم این مبلغ می‌رود در بودجه دولت و به یک مقدار سوبسید و یا سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی و غیره تبدیل می‌شود. در حال حاضر زیربناهای فیزیکی اقتصادی ایران برای تولید به نسبت بد نیست. اگر ما اقتصاد خودمان را با ترکیه که حدود ۱/۵ تا ۲ برابر ایران است مقایسه کنیم می‌بینیم زیربنای اقتصادی فعلی ایران را ندارد. می‌توان گفت زیرساخت اقتصادی ایران قابلیت تولید به مراتب بیشتری را دارد. بنابراین گسترش آن برای ما از نظر توسعه وضعیت بهتری را بوجود نمی‌آورد. چالش اصلی دولت ما این نیست که سه میلیارد دلار درآمد نفت بیشتر بدست آورد بلکه چالش اصلی ما در سرمایه‌گذاری از منابع داخلی و یا منابع خارجی است. مسئله سرمایه‌گذاری نیز بیشتر وجه سیاسی، حقوقی و در مرحله بعد اقتصادی دارد. چنانچه زیربناهای سیاسی، حقوقی و اجتماعی سرمایه‌گذاری ایجاد نشود سرمایه‌گذاری در بلندمدت انجام نمی‌شود و فقط در کارهایی با بازده سریع و حداکثر در بخش ساختمان متمرکز می‌شود. این چیزی است که ما سالها تجربه کرده‌ایم به نظر من اگر زیربناها درست شود سرمایه‌های بسیاری خواهد آمد و اقتصاد ایران شکوفا خواهد شد.

**دکتر سریع‌القولم:** آقای دکتر هاشمی می‌خواستیم در مورد راه‌حلهای مطالبتان را بفرمایید در عین حال می‌خواستیم یک فرضیه را که آقای کاظم‌پور عنوان کردند مقدراری شناورتر کنیم. سیستم بانکی موجود در کشور را با آلمان یا ژاپن مقایسه نمی‌کنم؛ بلکه به مقایسه آن با ترکیه می‌پردازم، حدس من این است که از نظر سیستم کار سالهای متمادی عقب است. بنظر شما برای فراگیری روشهای نوین و کارآمد کردن نظام اقتصادی، چه راههایی پیش روی ماست. آیا می‌توان صرفاً با گردش فکری و روشی داخلی بدون فراگیری از محیط بین‌المللی کارآمدی را به ارمغان آورد؟

**دکتر هاشمی:** قبل از این که به سئوالات شما پاسخ بگویم، لازم می‌دانم نکته‌ای را یادآور شوم که آقای کاظم پور در خصوص خصوصی سازی اقتصاد ایران به آن اشاره‌ای داشتند. بنظر می‌رسد که این شبهه وجود دارد که جوهر خصوصی سازی باز کردن درهای کشور به روی سرمایه‌گذارهای خارجی یا بهره‌گرفتن از منابع موسسات مالی بین‌المللی است در حالیکه بنظر من اندیشه آزادسازی، خصوصی سازی و خارج شدن از یک اقتصاد دولتی فراتر از این مقوله است. معضل اصلی شیوه تخصیص منابع جامعه است. در یک اقتصاد دستوری، در بستری نامطمئن و در فضایی پر از اختلالها که عنان منابع عمده جامعه را بوروکراسی دولتی در لباس شرکتهای دولتی در دست دارد نمی‌توان دست به تخصیص بهینه زد. کارایی نازل سرمایه‌گذارها در اقتصاد کشورهای منطقه به عنوان یک واقعیت عینی که در ابتدای بحث از آن یاد کردم ریشه در همین پدیده دارد. بنابراین بهره‌گرفتن از سرمایه‌های خارجی زمانی می‌تواند کارساز باشد که ساختار اقتصادی کشور قابلیت چنین استفاده‌ای را به طور کارا داشته باشد. در کشوری که منابع خودی را نمی‌تواند به طور بهینه بکار گیرد و در ابعاد گسترده آنها را تلف می‌کند چگونه می‌توان امیدوار بود که ورود سرمایه خارجی به همین سرنوشت دچار نشود و بار بازپرداختها بردوش نسلهای بعد سنگینی نکند. فزون بر آن، اصولاً تا بستر مناسبی برای سرمایه‌گذارها پدید نیاید جذب سرمایه‌های خارجی مگر آنکه قالی قرمز برایش پهن کنیم آنهم در بخش نفت که کمتر با اقتصاد کشور رابطه ارگانیک دارد، میسر نیست.

پاسخ سئوال شما آقای دکتر سریع القلم در خصوص راه حلها هم به همان بحث بالا مربوط می‌شود. تکانه‌های نفتی از این نوع، خود بهترین فرصتی است که هم الزام برای رفرم و هم امکان به اجرا گذاشتن رفرم و تصحیح ساختار اقتصادی را در اختیار سیاست‌گذاران می‌گذارد. سالهاست که در کشور ما سخن از رفرم اقتصادی، تعدیل ساختاری، انضباط مالی دولت، کاهش اندازه دولت، خصوصی سازی، به تحرک درآوردن صادرات غیرنفتی و خلاصه بازارگرا کردن اقتصاد می‌شود لیکن این کلامهای کلیشه‌ای همواره یا در برخورد با ملاحظات سیاسی کمرنگ می‌شود و یا به طور مسخ شده‌ای به اجرا در می‌آید. به نظر می‌رسد که رفرم اقتصادی یعنی مسیری که طیف گسترده‌ای از کشورها با نظامهای مختلف از دهه ۸۰ شروع و

در دهه ۹۰ با شتاب فزاینده‌ای پیموده‌اند، در کشور ما به مانع برخورد کرده است. شاید به دلیل فقدان پیش نیازهای فرهنگی - اجتماعی که ریشه‌های تاریخی دارد، ساختار قدرت، دولت و سپس مالکیت دولتی. شاید به دلیل تاثیرپذیری از مواضع روشنفکری و نواندیشی که سنتاً در بعد اقتصادی گرایش چپ دارد و بالاخره شاید به دلیل نبود وفاق ملی و در نتیجه فقدان تهور لازم سیاستگذاران که حفظ وضع موجود را بیشتر مصلحت تعادل سیاسی خویش می‌بینند. بهر حال بدون یک رفرم اساسی در شیوه تخصیص منابع جامعه و خارج شدن از یک اقتصاد دستوری راه به جایی نخواهیم برد. لیکن تجربه نشان داده است که رفرمهای اساسی یا در مکرراسیهای تمام عیار ویا در دیکتاتوریهایی تمام عیار شانسی برای به اجرا درآمدن دارند. متأسفانه یا خوشبختانه ماهیچ کدام از این دو نیستیم ولذا به تحول ساختاری اقتصاد نیز نمی‌توان امیدوار بود، به امید بالا رفتن قیمت نفت می‌نشینیم و چالشی که امروز پیش روی ما است را به فردا موکول می‌کنیم، که چالشی بمراتب سخت‌تر است.

**آقای کاظم پور:** بنده برای رفع شبهه باید بگویم که سخنانم را در مورد مسئله سرمایه در رابطه با بخش کمبود منابع برای توسعه عنوان کردم. بهر حال ما با این قیمت نفت و رشد جمعیتی، پایین بودن سطح پس انداز ملی سرمایه‌های در دست دولت و نیازهای موجود کشور چاره‌ای بجز این نداریم که فضا را برای ورود سرمایه خارجی باز کنیم. البته انجام چنین کاری حتماً به معنای این نیست که پیامد خصوصی سازی در همه ابعاد اتفاق می‌افتد به نظر من مشکل اصلی مسئله انتقال مالکیت به افراد نیست بلکه مشکل عقب ماندگی تکنولوژیک از سایر نقاط جهان، به دلیل عدم ارتباط با آنها، مشکل راندمان است.

بالا بودن هزینه‌ها، و عدم رقابت و مسئله بازارها نیز مطرح است. جنگ در دنیا، جنگ قدرت و بازار است. بنابراین پی ریزی تغییرات ساختاری در اقتصاد ایران مستلزم تعریف مشروعیت قدرت سیاسی در نظام به شکل دیگری است. قدری در نظام سیاسی گذشته قدرت نظامی چکمه پوشی و یا قدرت اقتصادی بوده است که بعدها قدرتی مدرن تر شده بود. در این مرحله عناصر سیاسی برای تحکیم قدرت دنبال منابع قدرت خودشان نیز بوده‌اند. بعد از انقلاب هیچ یک از این موارد نبوده است ولی به تدریج جناحهای مختلف در ساختار قدرت

در صدد تثبیت اوضاع سیاسی و نظامی از سوی دیگر بودند که جنگ پیش آمد و طراحی ها را بهم ریخت، اما اینک که در دوران پس از جنگ هستیم تا این دیدگاه عوض نشود طراحی اقتصاد سیاسی در نظام با مشکل روبرو خواهد شده به همین جهت هم کلیه بحثهای که در نظام اقتصادی کشور می شود درمان های کوتاه مدت است. در مورد راهکارهای عمومی می توان اشاره کرد اولین کاری که هر دولتی باید بکنند این است که وضع موجود را تداوم بخشد. یعنی با وجود مسائلی، مثل بدهی و میزان تولید، می خواهد تغییرات را طراحی و ایجاد کند. در انجام این کار با کمبود منابع روبرو می شود. دولت فعلی متأسفانه از روز اول با یک بار عظیم بدهی خارجی و منابع محدود و توقع زیاد روبرو شده است. در این مورد مسئله توجه نفت، قیمت آن و تلاش برای تغییر و بالابردن امری اساسی بوده است زیرا نیازی اساسی است. اما در مورد آینده قیمت نفت فکر می کنم این بار پایبندی اعضا به تعهدشان یک مقداری بیشتر خواهد بود.

این مسئله نیازمند نظارت و پی گیری دائمی است. عرضه و تقاضا خیلی باید قیمت را بالا ببرد، البته مدتی طول می کشد تا ذخایری که در سالهای ۹۶، ۹۷ و ۹۸ انباشته شده است تمام بشود، ولی کاهش عرضه و شوک حاصل از آن تقاضایی را در دنیا بوجود می آورد. اواخر مرداد و اوایل شهریور می تواند شروع دوره ذخیره سازی باشد که بعد ها مورد استفاده قرار گیرد، متوسط قیمتی که برای نفت خام برای سال آینده در محافل اوپک پیش بینی می شود ۱۲ الی ۱۴ دلار است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

**دکتر سریع القلم: آقای دکتر غنی نژاد آیا شما مطلبی در مورد راه کارها می فرمائید؟**

**دکتر غنی نژاد:** به نظر من تأثیر قیمت نفت روی اقتصاد ما، علی رغم تمام جنبه های منفی آن نفعی هم دارد و آن فرصتی است که امکان می دهد مشکلات اقتصادی بصورت واقع بینانه تری به عنوان یک مشکل داخلی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. اشکالی که ما داریم این است که بیشتر وارد تحلیل های کلان می شویم. آقای کاظم پور فرمودند برای

تشویق سرمایه‌گذاران خارجی پس‌انداز ملی پایین است. این دیدگاه مربوط به تحلیل اقتصاد کلان است. اینها جوابگوی اقتصاد مانیست، مشکل ما، مشکل اقتصاد داخلی یا اقتصاد خرد است. بنگاه‌های اقتصادی ما فعال نیستند. ما کارفرمای داخلی نداریم، نهادسازی نکرده‌ایم. باید از دیدگاه اقتصاد خرد به مسئله نگاه کرد که چرا نهادهای متناسب وجود ندارد و چرا سرمایه‌گذاری صورت نمی‌گیرد؟

درست است که پس‌انداز ملی ما پایین است، اما مشکل ما این نیست، اگر بنگاه‌های خصوصی فعال باشند، پس‌انداز ملی بالا می‌رود و تولید هم افزایش پیدا می‌کند. از این دیدگاه مسئله این است که چرا بخش خصوصی بوجود نمی‌آید و یا توسعه پیدا نمی‌کند. وقتی هم نهادسازی نشده باشد خصوصی کردن بخش دولتی راه به جایی نمی‌برد. زیرا همه چیز دوباره به جای خود باز می‌گردد. نهادهای جامعه مدنی که آقای خاتمی مطرح کردند یک استراتژی توسعه سیاسی و اقتصادی است. یعنی تثبیت نهادهای متناسب برای اقتصاد شکوفا می‌تواند همان حکومت قانون به معنای اصلی کلمه باشد. منتهی سیاستگذاران از این زاویه به آن توجه نمی‌کنند. اغلب مشاوران اقتصادی ایشان هم برای این مسئله اهمیتی قائل نیستند و رویکرد آنها یا تکنوکراتیک است و یا دیدگاه چپ سنتی است که زمان مصرف آنها گذشته است.

**دکتر شهبابی:** من می‌خواستم در انتها یک نگاه منطقه‌ای به مسئله داشته باشم. به تصور من مسئله اقتصادهای کشورهای صادرکننده نفت با کمی تفاوت جزئی شبیه به هم است. براساس این فرضیه اتفاقی که در ایران افتاده در سایر کشورها هم می‌افتد. یعنی بخش سرانه درآمد نفتی این کشورها در درآمد سرانه مداوماً شروع به تنزل خواهد کرد. زیرا اصولاً روند قیمت واقعی نفت یک روند نزولی است. بنابراین کشورهای حوزه خلیج فارس هیچ چاره‌ای ندارند جز این که برای خودشان منابع متنوع درآمد ارزی پیدا کنند. با توجه به وضعیت اقتصادی و جغرافیایی آنها، این عمل عمدتاً یا در بخش خدمات و تجارت خواهد بود و یا در سرمایه‌گذاری خارجی. و همین جا است که زمینه یک همکاری منطقه‌ای وجود دارد. یعنی کشورهایی هستند که باید سرمایه‌گذاری خارجی کنند و ما هم سرمایه‌گذاری خارجی

احتیاج داریم همین نقطه یک جای کار دارد. باید صناعی را پیدا کرد که منافع هر دو طرف را تأمین کند. مورد دیگر شرایط ویژه ای است که ما برای آنها قائل بشویم که آنها به بازار سرمایه، جلب شوند. من معتقدم در سرمایه گذاری خارجی ما باید جایی را برای نگاه به این منطقه باز کنیم و احتمالاً شرایط ویژه ای را برای آنها قایل شویم تا بتوانند در بخش ساختمان یا صنایع نفتی ما سرمایه گذاری کنند. بنابراین می توان به یک همکاری منطقه ای چشم داشت به شرطی که خودمان را آماده کرده باشیم تا ارتباط ویژه ای با آنها برقرار کنیم و آنها هم این آمادگی را پیدا کنند که رابطه ویژه با ما را بپذیرند.

دکتر سریع القلم: با تشکر فراوان از این که در این بحث شرکت کردید. □

